



سرشناسه: نازیو، خوان-داوید، Nasio, Juan-David. عنوان و پدیدآور: ادیپ: میل آتشین  
کودک/ خوان-داوید نازیو مترجم: علی حسن‌زاده. مشخصات ناشر: تهران، نشر لگا، ۰۰. ۴. فروست:  
مجموعه درنگ‌ها. شابک: ۰-۷-۶۶۸-۷۶۲۲-۸. وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا. یادداشت:  
عنوان اصلی: Oedipus: the most crucial concept in psychoanalysis, 2010. موضوع:  
عقدۀ ادیپ. موضوع: روانکاوی. شناسه افزوده: حسن‌زاده، علی، ۳-، مترجم. رده‌بندی  
کنگره: ۵۵ BF۷. رده‌بندی دیویی: ۰۸۵.۵. شماره کتاب‌شناسی ملی: ۶۹۵۵ ۸۴



أديب  
میل آتشین کودک

نوشتۀ خوان-داوید نازیو  
ترجمۀ علی حسنزاده



مجموعۀ دَرَنگ‌ها

ادیب

میل آتشین کودک

نوشته خوان- داوید نازیو. ترجمه علی حسن زاده

دیر مجموعه: علی حسن زاده. نمونه خوان: زهرا علی بابایی

چاپ اول، تابستان ۱۴۰۲، ۵۵۰ نسخه. تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج، ساختمان ۴۰۰، طبقه دوم، واحد ۵، نشر لگا. تلفن تماس: ۹۹ ۶۵ ۶۶ ۶۶ (۰۲۱). «کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است».

وبسایت و فروشگاه آنلاین نشر لگا: [www.legapress.ir](http://www.legapress.ir). اینستاگرام: [lega.press](http://lega.press)

## فهرست مطالب

دییاجه ترجمه انگلیسی: گفت‌وگویی با دکتر خوان-داوید نازیو ..... ۷

هیچ کودکی نمی‌تواند از ادیب دوری بجوید! ..... ۱۸

درآمد ..... ۱۹

۱. ادیب پسر ..... ۲۷

در آغاز بدن هیجانانگیز شهوت‌زا بود ..... ۲۷

سه میل محرم‌آمیزانه ..... ۳۰

سه فانتزی لذت ..... ۳۲

سه فانتزی اضطراب‌آختگی ..... ۳۷

انحلال عقده ادیب پسر: جنسیت‌زدایی از والدین ..... ۴۰

مردان در مقایسه با زنان ذاتاً بزدل‌اند ..... ۴۱

ثمرات عقده ادیب: سوپراگو و هویت جنسی ..... ۴۳

خلاصه منطق ادیب پسر ..... ۴۵

۲. ادیب دختر ..... ۴۷

زمان پیش‌ادیبی: دختر مثل پسر است ..... ۴۷

زمان تنهایی: دختر احساس تنهایی و حقارت می‌کند ..... ۴۹

زمان ادیب: دختر به پدر خویش میل می‌ورزد ..... ۵۳

انحلال ادیب: زن به مردی میل می‌ورزد ..... ۵۵

زنانه‌ترین زن همواره پدرش را در درون خویش دارد ..... ۵۷

خلاصه منطق عقده ادیب دختر ..... ۶۱

۳. پرسش و پاسخ دربارهٔ ادیپ ..... ۶۳

۴. ادیپ علت روان‌نژندی عادی و بیمارگونهٔ مردان و زنان است .. ۸۳

۵. مجمع‌الجزایر ادیپ ..... ۹۵

اختگی وجود ندارد! ..... ۹۶

سیماهای پدر در ادیپ مردانه ..... ۹۷

سیماهای مادر در ادیپ زنانه ..... ۹۷

سیماهای فالوس در ادیپ زنانه ..... ۹۸

سوپراگو و سه نقش پدر در ادیپ مردانه ..... ۹۹

عروسک‌بازی ..... ۹۹

فانتزی همه‌توانی فالیک ..... ۹۹

فویا فرافکنی است، هیستری طغیان و وسواس جابه‌جایی ..... ۱۰۰

دلالت دوجنسی سمپتوم روان‌نژدانه ..... ۱۰۲

هیستری چیست؟ ..... ۱۴۰

هیستری بزرگسالی یکی از بیماران نتیجهٔ رابطهٔ بی‌اندازه عاطفی کودک

دیروز با والدینش بود ..... ۱۰۳

زن هیستریک و ترس او از عشق ..... ۱۰۴

سه سیمای لاکانی پدر در ادیپ: نمادین، واقعی و خیالی ..... ۱۰۵

سه نوع فقدان در ادیپ: جدولی که مواضع مردانه و زنانه را مقایسه می‌کند .. ۱۰۸

۶. برگزیده‌هایی از آثار زیگموند فروید و ژاک لاکان در باب ادیپ به همراه

توضیحات ما ..... ۱۱۳

کتاب‌نامه ..... ۱۲۵

نمایه ..... ۱۲۷

## دیباچه ترجمه انگلیسی گفت‌وگویی با دکتر خوان-داوید نازیو

شما یکی از نخستین روانکاوانی بودید که نشان پرافتخار شوالیه لژیون دونور را دریافت کردید. این افتخار چه تأثیری در کار شما داشته است؟

ده سال از زمان دریافت این نشان می‌گذرد و از آن زمان به این سو بیش از پیش احساس می‌کنم یکی از کسانی هستم که با کار و شور خویش فرانسه امروز را بر پا ساخته‌اند. من زاده آرژانتینم، «ریشه‌ها» یم در آرژانتین است اما فرانسه «خاک حاصلخیز» م است. مهم‌تر از هر چیز دیگر، زبان فرانسوی زیبايمان است، این خاک رس که هر بار که می‌نویسم با شادی و درد به آن شکل می‌بخشم، این ماده زنده که نفسش به اندیشه‌ام سامان و به نوشته‌ام شکل می‌دهد و گوش‌سپاری‌ام در مقام روانکاو را میزان می‌کند.

با توجه به اینکه شما روانکاوید و یکی از مهم‌ترین ابزارهای روانکاو زبان است، آیا کار با زبانی دیگر برای شما مشکل‌ساز بوده است؟ چطور توانستید زبان فرانسوی را خوب فرا بگیرید و در آن تبحر بیابید؟

این یک راز است! وقتی به پاریس قدم گذاشتم حتی یک کلمه هم فرانسوی نمی‌دانستم! در ابتدا کاری را کردم که همه می‌کنند، یعنی مشغول شدم به مطالعه زبان فرانسوی در آلیانس فرانسیز. بعدها، اولین کتابی که خواندم *نوشته‌های* لاکان بود، متنی که حتی برای فرانسوی‌زبانان هم پیچیده و دشوارخوان است. اگر نسخه

قدیمی‌ام از نوشته‌ها را باز کنید و ورق بزنید، خواهید دید که معنای بسیاری از کلمات را به زبان اسپانیایی با مداد در حاشیه‌ها نوشته‌ام. افزون بر این، از دموستیس<sup>۱</sup> تقلید می‌کردم که اختلال گفتار داشت و به او گفته بودند سنگ‌هایی در دهانش بیندازد تا بتواند سخن بگوید. او با این روش به یکی از بزرگ‌ترین خطیبان یونان باستان تبدیل شد. من نیز این سنگ‌های سخت «لاکانی» را در دهانم گذاشتم تا بتوانم فرانسوی صحبت کنم! اما آنچه بیش از هر چیز دیگر در فراگیری زبان فرانسوی به یاری‌ام آمد خواندن چنین اثر دشواری نبود. نه. راز واقعی در اینجاست: ساعت‌ها و ساعت‌ها می‌نشستم و از بزرگ‌ترین آثار ادبیات فرانسه رونوشت برمی‌داشتم. مدام رونوشت برمی‌داشتم، همیشه، مثل راهبان قرون وسطا که زندگی خود را وقف رونوشت‌برداری از کتاب مقدس می‌کردند. با خود می‌گفتم، «باید آن را بفهمی، زبان فرانسوی باید وارد شود، وارد بدن شود، از راه همه منافذ پوست!» به این شکل مدام رونوشت برمی‌داشتم، گاه کورکورانه، گاه بدون آنکه از متن سر در بیاورم. من بارها و بارها از زیباترین صفحات موپاسان، ویکتور هوگو، مالارمه و بسیاری از نویسندگان سرگ ادبیاتمان رونوشت برداشتم. ضروری بود که زبان فرانسوی به وجودم وارد شود، نه فقط از راه چشمانم بلکه از دستانم نیز. آکنده از انرژی ادبی بودم، مثل ماشین‌های اسباب‌بازی کوچکی که کوک می‌کنی و خودبه‌خود به حرکت می‌افتند. بنابراین، زبان بیگانه‌ام به زبان خودانگیخته‌ام مبدل شد. در سال ۱۹۶۹، وقتی به فرانسه قدم گذاشتم، مقالاتم را به زبان اسپانیایی می‌نوشتیم، اما بعد از ۱۹۷۰، هرگز به زبان مادری‌ام چیزی ننوشتیم. از آن زمان به این سو فقط به فرانسه می‌نویسم.

### آیا به زبان فرانسه رؤیا می‌بینید؟

بله، واقعاً همین طور است. احساس می‌کنم این زبان سرشار از جزئیات و واژگان غنی و نحو کاملاً منطقی که به بیان روشن یک ایده منجر می‌شود مرا آهسته کرده و از خود انباشته است. بیان و مفصل‌بندی برخی از عقده‌های روانکاوانه پیچیده

1. Demosthenes 84-322

BC)



کار بسیار دشواری است. برای آنکه از عهده این کار برآیم از دقت زبان فرانسوی و همچنین از ضرباهنگ و ملودی موزون زبان اسپانیایی آرژانتین بهره می‌جویم. بنابراین، از همه سطوح بهره‌مند می‌شوم، هم از دقت و هم از خوش‌آهنگی.

### چه زمانی بالاکان آشنا شدید؟

نخستین بار در اوایل سال ۱۹۶۶، در پانویس یکی از صفحات کتابی از لوئی آلتوسر، فیلسوف پرآوازه سال‌های ۱۹۶۰، به نام لاکان برخورددم. من که به فلسفه علاقه داشتم، با خود گفتم، «یعنی چه؟ فیلسوفی که آثار روانکاوی به نام لاکان را می‌خواند!» بی‌درنگ سعی کردم کتاب‌هایش را پیدا کنم و از قضا در یکی از کتاب‌فروشی‌های آونیدا کوری پیتس بونیس آیرس به نسخه دست‌دومی از *نوشته‌ها* برخورددم. با یکی از دوستانی که فرانسوی می‌دانست شروع کردم به خواندن کتاب. کم‌کم به این ایده رسیدم که برای مطالعه روانکاوی لاکانی از سرچشمه‌اش باید به پاریس بروم. موفق شدم به‌منظور افزایش توانایی‌هایم در روانپزشکی و روانکاوی از سفارت فرانسه در بونیس آیرس بورسیه پژوهشی بگیرم. سپس، همین‌که به فرانسه رسیدم، یگراست به دیدار لاکان رفتم. وقتی فهمید دولت فرانسه به یک روانپزشک جوان آرژانتینی بورسیه پژوهشی اعطا کرده است تا با او مطالعه کند بسیار متعجب شد. لاکان روی بازشناسی رسمی بسیار حساس بود. رابطه ما این‌گونه آغاز شد. پس از آن، وقتی از من خواست ترجمه اسپانیایی *نوشته‌ها* را تصحیح کنم، این فرصت را داشتم که بیش‌تر اوقات با او دیدار کنم. دائم با هم شام می‌خوردیم و حتی گاه مرا به خانه‌اش در حومه شهر دعوت می‌کرد. من این امتیاز را داشتم که در سن جوانی از نزدیک با او کار کنم. بعدها، هفت سال زیر نظر او کار کردم و به مکتب او پیوستم. اما واقعه‌ای که نقطه اوج رابطه ما را رقم زد. واقعه‌ای که برایم به‌مراتب پرافتخارتر از دریافت لژیون دونور (۱۹۹۹) و نشان لیاقت (۲۰۰۴) بود. صبح روز دوشنبه، چهاردهم می ۱۹۷۹ روی داد، زمانی که لاکان گفت، «نازیو، فردا سیمینار را شما ارائه خواهید کرد!» این‌گونه بود که با تأثری عمیق و آکنده از شادی و ترس قرار شد سخنرانی کنم، پشت همان میزی بایستم که استاد معمولاً از آنجا سخن

می‌گفت، در برابر جمعیتی هشتصد نفری. لحظه‌ای بسیار استثنایی بود و حتی امروز هم برایم فراموش نشدنی است.

**می‌گویند لاکان تندخو بود. شما با این گفته موافقید؟**

لاکان گرم و صمیمی و خوش‌برخورد بود. اما همیشه این احساس به آدم دست می‌داد که فاصله‌ای و حتی توداری خاصی در او وجود دارد. وقتی به چشمان لاکان می‌نگریستی، می‌توانستی گرما و صمیمیت او را احساس کنی، اما هسته پنهانی وجود داشت که او را دسترس‌ناپذیر می‌ساخت. در عین حال، لاکان از هوش و فراست خویش نیک آگاه بود. گاه با برخی اشخاص، البته به‌استثای زنان، با لحنی تکبرآمیز و تحقیرآمیز سخن می‌گفت. بله، لاکان همیشه با زنان به‌سان مردی محترم، بسیار متوجه و دلسوز و حتی جذاب و دلربا رفتار می‌کرد.

**آیا لاکان کم‌حوصله بود؟**

اغلب وقتی شاگردانش نمی‌توانستند اندیشه او را درک کنند خشمگین و کلافه می‌شد. افزون بر این، همیشه از این می‌رنجید که ممکن است کسی از او تقلید کند. خیلی روی سرقت ادبی حساس بود؛ البته، نه سرقت ادبی شاگردانش، زیرا ما که جوان بودیم هر نقطه‌ای، هر ویرگولی، هر چیزی را که از دهان او بیرون می‌آمد کپی می‌کردیم اما در عین حال سعی می‌کردیم آن را به شیوه خویش فهم کنیم. نه، این کار ما او را آزار نمی‌داد، اما کوچک‌ترین انتحال دشمنانش خشمش را شعله‌ور می‌کرد.

**اینک اجازه دهید به مضمون کتابتان پردازیم. چه چیز شما را بر آن داشت کتابی دربارهٔ عقدهٔ ادیب بنویسید؟**

اگرچه این مضمون بسیار بنیادین و یکی از پرکاربردترین مفاهیم روانکاوی است، سردرگمی اسف‌انگیزی درباره‌اش وجود دارد. بیشتر مردم گمان می‌کنند عقدهٔ ادیب داستانی عاشقانه است: پسرک مادرش را دوست می‌دارد و به پدرش نفرت می‌ورزد، و در مورد دخترک قضیه برعکس است. اما بر پایهٔ کار با کودکان و مطالعهٔ

متون بنیان‌گذاران بزرگ روانکاوی نظیر فروید، ملانی کلاین و لاکان، به روشنی دریافته‌ام که عقدهٔ ادیپ بیش از هر چیز دیگر داستان میل جنسی است نه داستان احساسات. اکتشاف فروید اثبات این نکته بود که ادیپ اساساً تجربهٔ میل جنسی در دوران کودکی است. تفسیر شخصی‌ام این است که ادیپ مسئله‌ای مربوط به میل پرشور یا وابستگی اروتیک سرزندهٔ کودک به والدین است. نخستین ایده‌ای که می‌خواهم با خوانندگان در میان بگذارم این است که ادیپ، بیش از هر چیز دیگر، آتشی اروتیک و جنسی است که کودک چهارساله آن را در رابطه با والدینش تجربه می‌کند.

### آیا شما همین آتش را «میل» می‌نامید؟

مطلقاً. میل‌ورزیدن به معنای جست‌وجوی همان شوهرها و هیجان‌های جنسی خوشایندی است که کودک پیش‌تر در آغوش مادرش تجربه کرده است. میل حرکتی مرکزگریزانه به سوی دیگری است. با چه هدفی؟ برای آنکه با او سخن بگوید؟ نه. در طلب عذوفت؟ ابداً. حرکتی است به سوی دیگری برای به‌چنگ‌آوردن و دربرگرفتن بدنش و لذت بردن از آن. میل همان لذت جسمانی لمس پوست مادر است، لذت اینکه نگاه او را متوجه خود سازی؛ بی‌پرده بگویم، لذت این احساس که در آتش میل او می‌سوزی. میل چیست؟ میل جست‌وجوی تب‌آلود لذت در مبادلهٔ جسمانی با دیگری است. در این مورد، «مبادله» ابداً به معنای عشق بازی با او نیست. با بازگشت به کودک ادیپی، کودک آکنده از میل نزدیکی به مادر و تجربهٔ همهٔ شوهرها و هیجان‌های خوشایند در تماس با بدن اوست. در کار بالینی‌ام، بیماری سه‌ساله به‌نزد آمد و گفت بزرگ‌ترین لذت او این است که کنار مادرش بخوابد، او را ببویید و تسلا بیابد. دخترکی را هم به یاد می‌آورم که روی پای پدرش می‌نشیند، بالا و پایین می‌پرد، جلو و عقب می‌رود و ادای اسب‌سواران را درمی‌آورد. دخترک از این بازی به هیجان می‌آید و خود را به پای پدر می‌مالد. پدر آزاده می‌شود و به او می‌گوید، «آرام بگیر، چه می‌کنی؟ اگر به این کار ادامه دهی، دیگر بازی نمی‌کنم!» این میل جنسی کاملاً معصومانهٔ دخترکی است که می‌خواهد از تماس جسمی با پدرش لذت ببرد.

چرا بر این عقیده‌اید که عقدهٔ ادیپ خود روانکاوی است؟

زیرا همهٔ روانکاو و پیکرهٔ روانکاوانه، همهٔ مفاهیم آن بدون استثنا، واپس‌رانی، والايش، رانه، میل، همهٔ این کلمات که بخشی از قلمرو روانکاو اند پیرامون این ایده می‌چرخد که کودکی سه‌ساله میل می‌ورزد با والدینش لذت جسمی داشته باشد، خواه لذت لمس خویش، نگاه دزدکی، تن‌نمایی یا حتی آسیب‌زدن به کسی و گاز و نیشگون‌گرفتن. این امیال قانون معادله‌ای اصلی‌اند که محور قانونی روانکاو را برمی‌سازد؛ هستندهٔ انسانی هستندهٔ میل است. به‌جای آنکه بگویم ادیپ خود روانکاو است، می‌توانستم بگویم برداشتی که روانکاو از انسان دارد دقیقاً متناظر است با برداشت او از کودکِ ادیپی. به‌دیدۀ ما روانکاو، انسان ذاتاً کودکی ادیپی است، یعنی:

هستندهٔ میل در نسبت با کسانی که به او نزدیک‌اند و او به آنها وابسته است؛  
هستندهٔ ترس زیرا می‌ترسد به خاطر تجربهٔ میل و تلاش برای تحقق بخشیدن به آن  
تنبیه شود؛

و، سرانجام، هستندهٔ فانتزی‌ای که تحقق امیال ممنوعه و نیز تنبیه متعاقب را خیال می‌کند.

به سخن کوتاه، هستندهٔ انسانی هستندهٔ میل، ترس و فانتزی است. کودک ادیپی کامل‌ترین بیان ما هستنده‌های انسانی است، آن هستنده‌ای که حس می‌کند بدنش از میل می‌سوزد، از تن دادن به آن می‌ترسد و راه‌حشش به این سینهٔ میل/ترس اجرای خیالی صحنه‌ای است که این میل را برآورده می‌سازد.

**چگونه کودک از میل جنسی به احساس عطفوت نسبت به والدین گذر می‌کند؟**

در واقع، عطفوت پیشاپیش در زندگی درون‌رحمی وجود دارد و خود را از راه حرکات تنانهٔ متفاوت نشان می‌دهد. بعدتر، در خلال عقدهٔ ادیپ، با میل جنسی هم‌بود است. با این‌همه، کودک ادیپی (از سه تا شش‌سالگی) درمی‌یابد که مسئله‌ای رابطه با والدینش را بغرنج می‌سازد، این مسئله که آن‌ها در آن واحد هم میل را برمی‌انگیزند و هم میل را واپس می‌رانند. کودک کم‌کم موفق می‌شود امیالش را رام کند و در جامعه زندگی کند. این کاری است که همهٔ ما می‌کنیم. در بزرگسالی، میل‌ها، حسادت‌ها، جاه‌طلبی‌ها و طرح‌افکنی‌های خویش را تجربه می‌کنیم و در آن

واحد خود را با انسان‌های پیرامونمان سازگار می‌کنیم. می‌آموزیم که جامعه میلمان باید متناسب با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم دوخته شود. فراموش نکنیم که ادیب مرحله‌ای بحرانی است که در سه‌سالگی آغاز می‌شود و در شش‌سالگی به پایان می‌رسد. در ابتدا، کودک گمان می‌کند که می‌تواند میل خویش را بدون مجازات آشکار سازد. سپس، درمی‌یابد که باید مصالحه‌ای انجام گیرد بین کاری که می‌خواهد انجام دهد و کاری که می‌تواند انجام دهد. برای مثال، کودک می‌آموزد که نمی‌تواند ساعت نه شب از تخت خواب برخیزد و برهنه در برابر والدینش که با دوستانشان شام می‌خورند رژه برود. اگر کودک چنین کاری بکند، والدینش خواهند گفت، «چه می‌کنی؟ زود لباست را بپوش و به تخت خوابت برگرد!» باری از تخطی‌های کوچکی نظیر این، کودک کم‌کم فروتنی و خویشتن‌داری را کشف می‌کند. کودک ادیبی بین چهار رانه متخاصم پاره گشته است: مسلماً میل به احساس عذوفت نسبت به والدین - عذوفتی که به میل جنسی والايش می‌بخشد - احساس ترس از زیرپا گذاشتن ممنوعیت‌ها و تنبیه‌شدن، و احساس خشم بر ضد والدین خویش که نمی‌گذارند کودک میلش را بیان کند. این رانه‌های متخاصم میل، عشق، ترس و نفرت که هم‌زمان احساس می‌شوند چیزی را برمی‌سازند که روان‌نژندی نامیده می‌شود. این روان‌نژندی رنج می‌دهد. مسلماً در اینجا از روان‌نژندی رشدی سالمی حرف می‌زنیم که تا پایان بحران ادیبی به طول می‌انجامد. این روان‌نژندی رشدی عادی که کودکان همه فرهنگ‌ها را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد بی‌چون و چرا روان‌نژندی‌ای است که می‌تواند خود را در زندگی بزرگسالی نیز ادامه دهد. این امر عمدتاً به نحوه برخورد والدین با رفتار ادیبی کودک بستگی دارد.

**کودک میل می‌ورزد که دیگری را تصاحب کند. آیا کودک در آن واحد میل می‌ورزد که تصاحب هم شود؟**

پرسش شما مرا بر آن می‌دارد که تمایزی بین میل مردانه و زنانه بنهم. همواره دشوار است که مشخص کنیم چه چیزی ویژه مردانگی و چه چیزی ویژه زنانگی است. در این کتاب کوشیده‌ام نموداری عرضه کنم که میل مردان را با امیال زنان

مقایسه می‌کند. در اینجا عصاره آن را بیان می‌کنم. میل مردانه اساساً میل به تصاحب‌کردن است و میل زنانه اساساً میل به تصاحب‌شدن. بی‌درنگ به خواننده‌های زن کتاب حاضر می‌گویم میل به تصاحب‌شدن - میلی سراسر زنانه - به هیچ‌روی تحقیرکننده نیست و به هیچ‌روی به معنای آن نیست که زنی که این میل را تجربه می‌کند احساس ابژه‌ای منفعل و منقاد را دارد یا معشوقش او را چنین می‌نگرد. نه، این‌طور نیست. زنی که از آن سخن می‌گویم زنی است که به هویت زنانه‌اش می‌نازد، در رابطه جنسی فعال و شاد است و به‌خاطر تصاحب‌شدن ژوئیسانس را از سر می‌گذراند و لذت دخول را تجربه می‌کند. این نکته که نه تنها بهترین کتاب‌های جنسیت‌شناسی بلکه تجربه بالینی‌ام نیز آن را تأیید می‌کند در مورد اکثریت زنان صادق است. می‌توانیم تنوع بزرگی در رفتار جنسی بیابیم اما، از دید من، مهم‌ترین و بارزترین امیال مردان و زنان بی‌چون‌وچرا میل مردانه به تصاحب‌کردن و میل زنانه به تصاحب‌شدن است. اما پس از ارائه این تعریف از ویژگی مردان و زنان باید بیفزاییم که فراموش نکرده‌ام ما همه اساساً موجوداتی دوجنسی یا دوکامه هستیم و این مسئله‌ای مربوط به امروز و دیروز نیست بلکه از لحظه بسته‌شدن نطفه‌مان این‌گونه است. با این‌همه، دوکامگی‌ای که از آن سخن می‌گویم دوکامگی برسازنده هستنده انسانی است و هیچ ربطی به کردارها و رفتارهای دوکامگی ندارد. تصدیق اینکه من در مقام هستنده انسانی دوکامه‌ام یک چیز است و چیز دیگری است اعلام اینکه من بدون هیچ‌گونه تمایزگذاری با مردان و زنان معاشقه می‌کنم. بنابراین، بیابید از نوعی دوکامگی بنیادگذار سخن بگوئیم. برای مثال، چه‌بسا دخترکی حدوداً سه‌ساله، در خلال بحران ادیبی‌اش، دوست داشته باشد مادرش را تصاحب کند. از دید فروید و بسیاری از نویسندگان دیگر این رویکرد مردانه است. از این‌رو دخترک ادیبی موضعی نسبت به مادرش اتخاذ می‌کند که بیش‌وکم پرخاش‌گرانه، خبیثانه، اقتدارطلبانه و مالک‌مآبانه است. به بیان کوتاه، او موضعی مشخصاً مردانه را اتخاذ می‌کند. برعکس، همچنین پیش می‌آید که پسری که اساساً میل به تصاحب مادرش دارد می‌خواهد به‌سان یک

دختر کوچک تحت تصاحب پدرش قرار گیرد. این دو نوع میل، تصاحب کردن و تصاحب شدن، معمولاً در پسر و دختر هم‌بودی دارند، اما در مورد مرد میل به تصاحب کردن برتری دارد و در مورد زن میل به تصاحب شدن. چه بسا مردی که کاملاً قوی و پرنیروست، برای مثال، در خلال رابطه جنسی، ادای زن هیجان‌زده‌ای را درآورد که خود را تسلیم معشوقش می‌کند و به این شکل طرف زنانه خویش را بیان کند.

چرا بر این عقیده‌اید که پسر می‌تواند ادیب را در یک روز پشت سر بگذارد اما این کار برای دختر چندین سال طول می‌کشد؟

منظورم این است که پسر می‌تواند از مادرش در مقام معشوق در یک روز چشم‌پوشی کند اما سوگواری دختر به خاطر خسران پدرش بسیار آهسته‌تر است. پسر هویت جنسی‌اش را از راه وقایع پی‌درپی به دست می‌آورد اما دختر هویت جنسی‌اش را به مرور و بی‌آنکه وقفه‌ای رخ دهد کسب می‌کند. حتی می‌توان گفت که سرآغازهای احتمالی هویت جنسی انسان پیشاپیش در سن یک‌ونیم‌سالگی آغاز می‌شود. پژوهشی نشان داده است که کودک یک‌ونیم‌ساله هیجان‌ات مردانه یا زنانه را تجربه می‌کند. من با نتیجه این پژوهش موافقم. افزون بر این، مشاهدات خردم در مراکز مراقبت‌های روزانه نیز آن را تأیید می‌کند. با این‌همه، در دوره ادیبی هویت جنسی بیش از پیش خود را تقویت می‌کند.

بنابراین، پشت‌سرگذاشتن ادیب برای پسر لحظه‌ای واضح و متمایز است. در طول یک یا دو سال، رویکردی اروتیک نسبت به مادر خویش اتخاذ می‌کند و سپس یک روز رفتار کاملاً متفاوتی از خود نشان می‌دهد، منحصرأ با مادرش مهربان می‌شود و به او کرنش می‌کند. اما دخترک نسبت به پدر خویش رویکردی اغواگرانه را اتخاذ می‌کند که بسی بیش‌تر به طول می‌انجامد. گویی سخت به این امید بال‌وپر می‌دهد که روزی به تصاحب پدر در خواهد آمد. حتی در نوجوانی نیز ممکن است رفتاری عشوه‌گرانه با پدرش داشته باشد یا، برعکس، به خاطر بی‌اعتنایی پدر از دست او عصبانی شود. پسری که به سن بلوغ رسیده است فاصله بسیار بیش‌تری با مادر و

اغواگری بسیار کمتری دارد.

می‌گویید فالوسِ مرد قدرت است. فالوسِ زن چیست؟

فالوسِ زن عشق است. نخست باید توضیح دهیم که فالوس چیست. به بیانی بسیار ساده، فالوس چیزی است که آدمی آن را بیش از هر چیز دیگر عزیز می‌دارد. مثلاً استاد پتیگرو و رافوی، برای شما، در مقام اساتید فلسفه، فالوسِ خودِ اندیشه، توانایی اندیشیدن، تأمل کردن و انتقال دانش به دانشجویان جوان، است. بی‌شک این کار مفهوم‌پردازی و آموزش شما را رنج می‌دهد اما ارضای زیادی را نیز برای شما فراهم می‌آورد. شاید هرازگاهی از خود می‌پرسید آیا باید به این حرفه ادامه دهم. برای فهم این نکته که عمل اندیشه در درون شما کرداری است که نمی‌خواهید از آن چشم‌پوشید نیازی نیست روانکاو باشیم. دلیلش این است که شما از جوانی می‌خواستید به این کار مشغول شوید و از پیشاهنگان عرصه فلسفه و روانکاوای فرانسوی در ایالات متحد آمریکا هستید. شما حیطه‌ای از پژوهش فکری را خلق کرده‌اید که پیش‌تر وجود نداشت. من اطمینان دارم که شما این مسئله را بیش از هر چیز دیگر عزیز می‌دارید و از خسران آن سخت می‌ترسید. این یعنی فالوس! اگر آن را از دست بدهید سخت آشفته و رنجیده خواهید شد! فالوس چیزی است که ما همه آن را بیش از هر چیز دیگر عزیز می‌داریم: شما، من یا خواننده‌ای که هم‌اکنون این کلمات را می‌خواند. اگر روزی این چیز ارزشمند را از دست بدهیم، درد سوگواری به خاطر آن چیز وجودمان را فرا خواهد گرفت.

فالوسِ زن اساساً عشق است، یعنی دوست داشتن و دوست داشته شدن؛ اما فالوسِ مرد اساساً قدرتش است، این قدرت که کارهای بایسته را بکند.

یک پرسش دیگر: چرا بر این عقیده‌اید که مردان بزدل و زنان رؤیابین‌اند؟

بله من معتقدم که مردان بزدل و زنان رؤیابین‌اند. مردان از آن‌رو بزدل‌اند که تمام فکروذکرشان قدرت، نیرو و مردانگی است؛ آن‌ها همیشه از خسران این ویژگی‌ها می‌ترسند. از این‌رو، آن‌ها در زندگی خویش کارهایی می‌کنند و تصمیم‌هایی می‌گیرند که همیشه معطوف به محافظت است، محافظت از قدرت و توانایی‌های خویش،